

مختصری در شرح حال و آثار

شیخ عبدالقادر گیلانی

دکتر رشید عیوضی

شیخ محیی الدین ابو محمد عبدالقادر گیلانی (= جیلی و جیلانی)
از سادات رفیع مرتبۀ حسنی و از اقطاب و مشایخ نامدار صوفیه در قرن
ششم هجری بود .

نام و نسب :

پدر او ابو صالح موسی جنگی دوست بن ابی عبدالله بن یحیی الزاهد
ابن محمد بن داود بن موسی بن عبدالله بن موسی الجون بن عبدالله المحض
(ویلقب ایضا بالمجل) بن الحسن المثنی بن الحسن بن علی بن ابی طالب
علیهم السلام بود^۱ و مادرش ام الخیر امة الجبار فاطمة بنت السید عبدالله
الصومعی الزاهد بن الامام ابی جمال الدین السید محمد بن الامام السید
محمود بن الامام السید ابی العطا عبدالله بن الامام السید کمال الدین عیسی
ابن الامام السید ابی علاء الدین محمد الجواد رض ابن الامام الهمام علی
الرضی رض بن الامام الهمام موسی الکاظم رض ابن الامام الهمام جعفر الصادق
رض ابن الامام الهمام زین العابدین رض ابن الامام الهمام سید شباب

۱- بهجة الاسرار ، ص ۸۸ و هامش ص ۱۷۲ و ۱۷۴ ، طبقات شعرانی ،

ص ۱۰۸ ؛ مرآة الجنان ، ج ۲ ، ص ۴۵۰ و ۴۵۱ .

اهل الجنة و قره اعين اهل السنة سيد الشهداء ابی عبدالله الحسين رض^۱.
 بدین ترتیب نسب او از سوی پدر به واسطه حضرت امام حسن
 علیه السلام و از جانب مادر به واسطه حضرت امام حسین علیه السلام به
 حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام می پیوندد^۲. همچنین
 به واسطه های غیر مستقیم نسب او به ابوبکر و عمر و عثمان نیز می رسد^۳.

کنیه و القاب :

کنیه او ابو محمد^۴ و القابی که بدو داده اند به قرار زیر است :
 محیی الدین ، باز اشهب ، شیخ مشرق ، باز الله ، غوث اعظم ، غوث الثقلین ،
 غوث الله ، غوث ، شاهد الله ، امر الله ، فضل الله ، امان الله ، نور الله ، قطب الله ،
 سینف الله ، فرمان الله ، برهان الله و آیه الله^۵.

ازین القاب سه لقب قابل توجه است و او را بیشتر بدانها خوانده اند:
 « شیخ مشرق » نماینده فضل و کمال اوست چنانکه ابومدین بغدادی را
 « شیخ مغرب » گفته اند^۶. « باز اشهب » لقبی ست که پیر طریقت او شیخ
 حماد دباس^۷ بدو داده است. « اما « محیی الدین » که معروفترین لقب اوست.
 داستانی دارد که جامی چنین نقل کرده است : « از شیخ عبدالقادر پرسیدند

۱- بهجة الاسرار ، هامش ص ۱۷۶ - ۱۷۲ .

۲- ايضاً همان مأخذ .

۳- ايضاً همان مأخذ .

۴- مرآة الجنان ، ج ۳ ، ص ۳۵۰ ؛ نفحات الانس ، ص ۵۰۷ و ۵۰۹ .

۵- بهجة الاسرار ، هامش ص ۱۷۷ ؛ دایرة المعارف اسلامی ؛ ج ۱ ، ص

۴۳ ؛ ریحانة الادب ، ج ۳ ، ص ۴۹۴ .

۶- تاريخ تصوف در اسلام ، ص ۴۹۵ .

۷- شيخ حماد دباس از جمله مشايخ شيخ عبدالقادر گيلاني است . امي

بود که ابواب معارف و اسرار بسوی گشوده بود . وفات او به سال ۵۱۵ ه . ق .

اتفاق افتاد .

که سبب چه بود که لقب شما محیی الدین کردند؟ فرمود که روز جمعه از بعضی سیاحت به بغداد می آمدم پای برهنه ، به بیماری متغیر اللون نحیف البدن بگذشتم ؛ مرا گفت : السلام عليك يا عبدالقادر ! جواب سلام وی باز دادم . گفت : نزدیک من آی ! نزدیک وی رفتم . گفت : مرا باز نشان ! وی را باز نشاندم . جسد وی تازه گشت و صورت وی خوب شد و رنگ وی صافی گشت . از وی بترسیدم . گفت : مرا نمی شناسی ؟ گفتم : نه ! گفت : من دین اسلام ، همچنان شده بودم که اول مرا دیدی ، مرا خدای تعالی به تو زنده گردانید - انت « محیی الدین » . وی را بگذاشتم و به مسجد جامع رفتم . مردی مرا پیش آمد و نعلینی پیش پای من نهاد و گفت یا شیخ محیی الدین ! چون نماز بگزاردم مردم از هر طرف بر من ریختند و دست و پای مرا می بوسیدند و می گفتند یا محیی الدین و مرا هرگز پیش از آن به این لقب نخوانده بودند^۱ .

مولد و منشأ و مهاجرت :

او به سال ۴۷۰ هـ . ق . در قصبه « نیف »^۳ گیلان^۴ در وجود آمد و

- ۱- نفحات الانس ، ص ۵۱۹ و ۵۲۰ .
- ۲- در همه مأخذ موجود - که ما را بدانها دسترسی بود - سال تولد شیخ ۴۷۰ هجری قمری ضبط شده است جز نفحات الانس (ص ۵۰۷) که می گوید : « ولادت وی در سنه احدى و سبعین و اربعمائه بوده است » ، و نیز بهجة الاسرار (ص ۸۸) پس از ذکر این که شیخ بنا به گفته خود او به سال ۴۷۰ تولد یافته است می نویسد : « ذکر ابو الفضل احمد بن صالح بن شافع الجیلی الحنبلی رحمه الله تعالی ان مولد الشیخ محیی الدین عبدالقادر الجیلی رضی الله عنه سنة احدى و سبعین و اربعمائة بگیلان » .
- درین بیت - که حاوی تاریخ ولادت و مدت عمر شیخ است - سال تولد او ۴۷۰ آمده است ؛

ان بازالله سلطان الرجال جاء فی عشق و مات فی کمال
عشق = ۴۷۰ (تاریخ تولد) ، کمال = ۹۱ (مدت عمر) . بهجة الاسرار ،

در حجر تربیت مادر پارسای خود، ام‌الخیر فاطمه، و ظاهراً در زیر حمایت جد مادری خود، شیخ ابو عبدالله صومعی، زاهد معروف بزرگ شد و به دوران بلوغ نزدیک گردید. آشکار است که تربیت نخستین در انتخاب راه زندگی هر کس بی‌اثر نیست. شیخ عبدالقادر - که در خانواده زهد و تقوی پرورش یافته بود - بی‌گمان نمی‌توانست در چهار چوبه حرانت و زراعت مقید بماند ناچار قفس خود بشکست و بر آن شد که از زادگاه خویش دور شود. این راز بامادر در میان نهاد. مادرش وسایل سفر او را فراهم کرد و به سوی بغداد روانه‌اش ساخت. جامی علت مهاجرت او را از زبان خود او چنین تعریف می‌کند: «وی گفته که خرد بودم روز عرفه به صحرا بیرون رفتم و دنبال گاوی گرفتم به جهت حرانت، آن‌گاو روی باز پس کرد و گفت: یا عبدالقادر ما لهذا خلقت ولا بهذا امرت! بترسیدم و باز گشتم و به بام سرای خود بر آمدم. حاجیان را دیدم که در عرفات ایستاده بودند. پیش مادر خود رفتم و گفتم مرا در کار خدای تعالی کن و اجازت ده تا به بغداد روم و به علم مشغول شوم و صالحان را زیارت کنم. از من سبب آن داعیه پرسید. با وی گفتم بگریست و برخاست و هشتاد دینار بیرون آورد که به میراث پدر من مانده بود، چهل دینار را برای برادر من گذاشت و چهل دینار را در زیر بغل من در جامه من دوخت و مرا اذن سفر کرد و مرا عهد داد بر صدق در جمیع احوال و به وداع من

← ۳- بهجة الاسرار، ص ۸۸؛ دایرة المعارف اسلامی، ج ۱، ص ۴۲.

۴- توضیح را باید گفت که برخی از لفظ منسوب گیلان که جیلی و جیلانی هم گفته می‌شود به اشتباه تصور کرده‌اند که او منسوب است به جیل از قرای بغداد که برکنار دجله واقع شده و از بغداد تا آنجا یک روزه راه است. رك. بهجة الاسرار، ص ۸۸ و مرآة الجنان، ج ۳، ص ۳۵۱.

بیرون آمد و گفت ای فرزند برو که برای خدای تعالی از تو بریدم و تا قیامت روی تو را نخواهم دید . من با قافله‌یی اندک به جانب بغداد توجه نمودم...»^۱.

در اینکه شیخ در چه تاریخی مولد و منشأ خود را ترك گفته است اطلاع کاملی در دست نیست ؛ همین قدر می توان گفت که او در دوران بلوغ از زادگاه خود دور شده است ، زیرا او سالی به بغداد درآمده که تمیمی در گذشته است و این تمیمی ابو محمد رزق الله بن عبدالوهاب بن عبدالعزيز بن الحارث بن اسد است که به سال ۴۸۸ هجری در بغداد فوت کرد و در آن سال شیخ هجده سال داشته است^۲ بدین ترتیب با ذکر این که او پیش از ورود به بغداد حداقل سه سال در خاك عراق بوده^۳ بیرون آمدن او از گیلان در دوران بلوغ چندان دور از واقع نخواهد بود .

اوان تحصیل :

گفتیم که شیخ عبدالقادر به سال ۴۸۸ در هیجده سالگی به بغداد در آمد . پس از ورود بدانجا با شوق فراوان به تحصیل علوم آغاز کرد . نخست قرائت قرآن آموخت . آنگاه به فقه و حدیث و علوم ادبی توجه کرد . علوم ادبی را از علی بن زکریا یحیی بن علی تبریزی (متوفی ۵۰۲) فرا گرفت و فقه حنبلی را در مدرسه قاضی ابوسعید المبارک بن علی مخزومی

۱- نفحات الانس ، ص ۵۰۷ .

۲- بهجة الاسرار ، ص ۸۸ ؛ نفحات الانس ، ص ۵۰۸ .

۳- « ... ورافقی الخضر علیه السلام فی اول دخولی العراق و ماكنت عرفة و شرط ان لاخالفه و قال لی اقم هنا فجلست فی الموضع الذی اقمعدنی فیه ثلاث سنین یأتینی کل سنة مرة و يقول لی مکانک حتی آتیک... » . طبقات شعرانی ، ص ۱۱۱-۱۱۰ و نیز رک . نفحات الانس ، ص ۵۰۹ .

آموخت . بدین طریق آنچه او را می‌بایست در پیش بزرگان روزگار^۱ تحصیل کرد و به اندک زمانی بر اقران فایق آمد و از اهل زمان خود متمیز گشت . سپس روی به تصوف آورد . و در خدمت ابوالخیر حماد دباس به کسب فنون طریقت همت گماشت . اگرچه اوایل حضور فقیه‌ی چون شیخ عبدالقادر در مجلس حماد دباس غریب می‌نمود و حتی شاگردان حماد به سختی حضور او را تحمل می‌کردند ولی دیری نگذشت که شیخ لیاقت خود را درین علم نیز بروز داد و از شاگردان برجسته حماد شد^۲ چنانکه شیخ حماد در حق او گفت : «این عجمی را قدمی است که در وقت وی برگردان همه اولیا خواهد بود. هر آینه مأمور شود به آن که بگوید: (قدمی هذمه علی رقبه کل ولی الله) و هر آینه آن را بگوید همه اولیاگردن نهند» . چندی نگذشت که پیشگویی شیخ حماد به تحقق پیوست و شیخ

۱- یافعی در مرآة الجنان (ج ۳ ، ص ۳۵۲ و ۳۵۳) از زبان یکی از متکلمان چنین می‌گوید ، «شیخ هنگامی که دانست که طلب‌العلم علی کل مسلم فریضة دامن همت بر میان زد و به جد در صدد تحصیل آن برآمد . بسی بر نیامد که در فروع و اصول سرآمد شد و در علم قرآن چیره دست گشت . باشیوخ روزگار از جمله ابوالوفا علی بن عقیل و ابوالخطاب محفوظ بن احمد الكلوذانی و ابوالحسین محمد ابن القاضی ابی یعلی و ابوسعید المبارک بن علی المعزومی دیدار کرد و از آنان دانش آموخت و حدیث را از ابو غالب محمد بن الحسن الباقلانی و ابوسعید محمد بن عبدالکریم و ابوالغنائم محمد بن علی بن میمون و ابوبکر احمد بن المظفر التمار و ابو محمد جعفر بن احمد القاری و ابوالقاسم علی بن احمد الکرخی و ابو عثمان اسماعیل بن محمد الاصبهانی و ابوطالب عبدالقادر بن محمد و ابن عمر ابوطاهر عبدالرحمن بن احمد و ابوالمبرکات هبة الله بن المبارک و ابوالعز محمد بن المختار الهاشمی و ابو نصر محمد و ابو غالب احمد و ابو عبدالله یحیی ابناء الامام ابی الحسن علی ابن البنا و ابوالحسین المبارک بن عبدالجبار و ابو منصور عبدالرحمن بن ابی غالب و ابوالبرکات طلحة بن احمد العاقولی و غیر آنان فرا گرفت .

۲- دایرة المعارف اسلامی ، ج ۱ ، ص ۴۲ .

عبدالقادر در حضور مشایخی چون شیخ بقاء بن بطو و شیخ قیلوی و شیخ ابوالنجیب سهروردی و شیخ جاگیر و قضیب البان موصلی و شیخ ابوالمسعود و جز ایشان آن سخن بر زبان آورد. شیخ علی هیستی به منبر برآمد و قدم شیخ بگرفت و برگردن خود نهاد و دیگران گردنهای خود را پیش داشتند.^۱

شیخ در طریقت به مرتبه‌یی رسید که می‌گفت: «حسین حلاج لغزید در آن زمان کسی نبود که دست او را بگیرد و حال آن که تا روز رستاخیز اگر مرکب یکی از اصحاب و مریدان و مجبان من بلغزد هر آینه دست او را بگیرم»^۲.

در اینجا باید گفت که آنچه از زندگی خصوصی شیخ می‌دانیم بسیار کم و نارساست. همین قدر معلوم است که او در فاصله سالهای ۴۸۸ تا ۵۲۱ یعنی از سال ورود به بغداد تا موقعی که مجلس وعظ نهاد، به حج رفته و ازدواج کرده است زیرا یکی از فرزندان او در سال ۵۰۸ متولد شده است. به گفته برخی تولیت مقبره «ابوحنیفه»^۳ نیز با شیخ عبدالقادر بوده است.^۴

دوران کمال و افادت :

شیخ پس از آن که روزگاری دراز در تحصیل دانش و کمالات رنج

۱- نفحات الانس، ص ۱۱-۵۰۹.

۲- دایرة المعارف اسلامی، ج ۱، ص ۴۲.

۳- امام ابوحنیفه نعمان بن ثابت ایرانی نژاد امام و پیشوای مذهب حنفی از مذاهب چهارگانه اهل سنت و جماعت ولادتش به اصح اقوال در سال ۸۰ و وفاتش در رجب یا شعبان ۱۵۰ همان سال که شافعی متولد شد.

۴- دایرة المعارف اسلامی، ج ۱، ص ۴۲.

برد در شوال سال ۵۲۱ مجلس وعظ نهاد^۱ و به موعظه و تدریس مشغول گردید. اوایل در مجالس وعظ شیخ مردم چندانی نبود و موعظه او را در مدخل مسجدی در « حبه » منبری نهاده بودند ولی دیری نگذشت که ازدحام مستمعان بیفزود و در آن محل رباطی بنا نهادند. در سال ۵۲۸ مدرسه شیخ ابوسعید مخزومی - که گویا در آن زمان وفات یافته یا از تدریس کناره گیری کرده بود - نیز خریده شد و رباط شیخ توسعه یافت. مجالس وعظ شیخ صبح روزهای جمعه و عصر روزهای دوشنبه در مدرسه و صبح روزهای یکشنبه در رواق خود او برپا می‌شد. در مجالس وی بسی از جهودان و مسیحیان بدین اسلام گرویدند. در این زمان بود که آوازه شیخ به بیشتر ممالک اسلامی رسید و تحف و هدایا از هر سو رسیدن گرفت و گشایشی در وضع مالی شیخ پیدا آمد؛ هدایای نقدی که به شیخ می‌رسید روزانه بیش از یک دینار بود ازینرو در خانه شیخ برای پذیرایی به روی شاگردانش باز بود.

از اغلب کشورهای جهان برای سؤال از مسایل فقهی یا عرفانی به سوی شیخ می‌آمدند و او بی‌درنگ آنها را پاسخ می‌گفت. گویا خلفا و وزرا نیز پیش او می‌رفتند^۲. از آنجایی که شیخ در اصول تابع طریقه اشعری و در فروع پیرو امام شافعی و امام حنبل بود لذا در مسایل، موافق

۱- بهجة الاسرار، ص ۹۰.

۲- «حبة (ابو-)، مجموعة من الخرائب جنوبی غربی بغداد قامت علی اطلال مدینة بابل القديمة وفيها اكتشفت (۱۸۸۲) اغلب النقوش المسامرية والكتابات الخاصة بالمعقود كالوثائق القانونية والتجارية ومعظمها من معبد «الاله شمش» (اعلام المنجد).

۳- دایرة المعارف اسلامی، ج ۱، ص ۴۲؛ طبقات شعرانی، ص ۱۱۰ و ۱۱۱.

هر دو مذهب شافعی و حنبلی فتوی می داد . نیز سیزده علم از علوم دینی را تدریس می کرد^۱.

دوران تجرید و بازگشت :

شیخ پس از مدتی تدریس و وعظ گوشه گیری اختیار کرد و به زهد و عبادت روی آورد . توجه شیخ را به زهد و تصوف - که دومین مرحله عقاید اوست - باید نتیجه منطقی طرز تربیت روزگار کودکی وی دانست . چه ، هنگامی که شیخ هنوز در گیلان بود از آنجایی که پدرش در خریدی از سر وی برفته بود، او به نام جد مادریش زاهد معروف ، ابو عبدالله صومعی^۲ شناخته می شد که او را احوال عالی و کرامات ظاهر بود . همچنین عمه شیخ ، ام محمد ، زن پارسایی بود که داستان کرامات وی در آن هنگام در همه گیلان معروف بوده است : «گویند یکبار در گیلان خشکسالی شد . مردم به استقسا بیرون رفتند؛ باران نیامد . همه مردم به در خانه ام محمد و دعای باران خواستند . ام محمد پیش خانه خود را برفت و گفت: خداوندا من جاروب کردم تا آب بیاشی . چندان در نیامد که باران در ایستاد چنانکه گویی دهنه های مشکها گشاده اند - باران بسیار بیامد»^۳.

آشکار است که توجه به تصوف نخستین بار در گیلان در خانواده خود در اندیشه او نقش بست و به تدریج تا جایی فصح گرفت که گاو زبان بسته با او به سخن درآمد و وی از گیلان حاجیان را در عرفات دید^۴.

۱- دایرة المعارف اسلامی، ج ۱، ص ۴۲؛ ریحانة الادب، ج ۳، ص ۴۹۵.

۲- برای ملاحظه شرح حال وی مراجعه فرمائید به «نفحات الانس» ص ۵۰۶.

۳- نفحات الانس، ص ۶۲۸؛ مرآة الجنان، ج ۳، ص ۲۵۱ و ۳۵۲.

۴- رك . قسمت «مولد و منشأ و مهاجرت» .

این تصویرها بود که شیخ را از گیلان به سوی عراق آورد و پس از آن که توفیق در امور دنیاوی به حصول پیوست توجه او به زهد و تصوف معطوف گشت. پس اختیار تجرید و عزلت شیخ امری چندان غیر عادی نبود بخصوص که در دوران تحصیل از شیخ حماد دباس هم کسب فنون طریقت می کرده است. اما شیخ تا پایان عمر در عزلت و گوشه گیری نماند. در اواخر زندگی دوباره بنای وعظ گذاشت و به تدریس و فتوی پرداخت.^۱

صفات ظاهری :

او مردی لاغر اندام، متوسط القامه و پهن سینه بود؛ ریش گندم-گون پهن و درازی داشت؛ پیوسته ابرو و سیاه چشم بود؛ آواز بلندی داشت.^۲ لباس علما می پوشید و طلیسان بردوش می انداخت؛ سوار استر میشد و پیش او غاشیه می کشیدند. هنگام موعظه بر کرسی بلند می نشست و در سخن گفتن او سرعت و بلندی بود؛ نفون کلام داشت چنانکه هر چه می گفت بی درنگ به جای آورده می شد.^۳

نسبت خرقة : رجال جامع علوم انسانی

از جمله آداب استحسان صوفیان خرقة پوشی ست و «چون متضمن فواید است و مزاحم سنتی نه، مختار و مستحسن بود... و از جمله فواید آن یکی تغییر عادت است... و تغییر عادت عین عبادت و از اینجاست حدیث بُعثت لرفع العادات. و چون تغییر عادت در لباس پدید آید تعدی

۱- ریحانة الادب، ج ۳، ص ۴۹۵.

۲- مرآة الجنان، ج ۳، ص ۳۵۲.

۳- بهجة الاسرار، ص ۹۸، طبقات شعرانی، ص ۱۰۸.

و سرایت آن به دیگر عادات متوقع بود^۱. ازین رو صوفیه اهمیت فراوانی به پوشانیدن خرّقه قابل شده و نسبت خرّقه را به دقت حفظ می کرده اند. شیخ بارِ نخست خرّقه از دست شیخ حماد دباس پوشید، پس از مدتی قاضی ابوسعید المبارک مخزومی آن را تجدید کرد^۲. بدین ترتیب نسبت خرّقه وی به حضرت پیغامبر صلوات الله علیه وآله اتصال یافت.

سلسله خرّقه وی در هاشم بهجة الاسرار چنین آمده است: «... و لبس الخرقة القادرية العلية من شيخه و مرشده العارف بالله تعالى الشيخ ابي سعيد المبارك ابن علي المخزومي رض و بعد ان تولى حضرة الغوث درجة القطبية حضرة الشيخ ابي سعيد ايضاً تخلف و لبس من حضرة الغوث المشار اليه قدست اسرارهما و شيخهما في الخرقة شيخ الاسلام العارف بالله تعالى الشيخ ابوالحسن علي ابن يوسف القوشى الهكارى رض و هو لبس الخرقة من شيخه العارف بالله الشيخ ابي الفرج الطرسوسى رض و هو لبس الخرقة من شيخه العارف بالله الشيخ ابي بكر دلف بن جحدر الشبلى رض و هو لبس الخرقة من شيخه العارف بالله الشيخ ابي القاسم الجنيد البغدادي رض و هو لبس الخرقة من شيخه العارف بالله الشيخ سري سقطي رض و هو لبس الخرقة من شيخه العارف بالله الشيخ ابي محفوظ معروف الكرخي رض و هو لبس الخرقة من شيخه العارف بالله الشيخ داود الطائي رض الله عنه و هو لبس الخرقة من شيخه العارف بالله الشيخ حبيب العجمي رض و هو لبس الخرقة من شيخه العارف بالله الشيخ حسن البصري رض عن حضرة شيخه و مرشده سيدنا امير المؤمنين علي ابن ابي طالب كرم الله وجهه عن حضرة

۱- مصباح الهداية، ص ۱۴۷ و ۱۴۸. برای اطلاع مشروح درباره خرّقه-

پوشی رجوع شود به همین کتاب، ص ۵۰-۱۴۷.

۲- مرآة الجنان، ج ۳، ص ۳۵۳؛ دایرة المعارف اسلامى، ج ۱، ص ۴۲.

سیدالمرسلین و رسول رب العالمین سیدنا و نبینا محمد المصطفی صلی الله علیه و سلم و شرف و کرم و مجد و عظم^۱.

آثار او :

آثار مکتوبی که از شیخ به جای مانده بود بر دو گونه است :
منثور و منظوم .

الف) آثار منثور که برخی شامل خطابه‌ها و موعظه‌های اوست و برخی دیگر مطالبی است در زهد و تصوف. فهرست آثار منشور شیخ چنین است:

۱. بشائر الخیرات ، در صیغ صلوات بر حضرت رسالت ص (به سال ۱۳۰۴ در اسکندریه و نیز در قاهره چاپ شده) .

۲. الغنیة لطالبی طریق الحق یا غنیة الطالبین لطریق الحق ، در اخلاق و آداب تصوف (در مکه و قاهره چاپ شده) .

۳. الفتح الربانی والفیض الرحمانی ، شامل ۶۲ مجلس از وعظهای شیخ است که در فاصله سالهای ۵۴۵ و ۵۴۶ ایراد کرده است و نسخ خطی آن به نام «ستین مجلس» معروف است (به سال ۱۳۰۲ در قاهره چاپ شده) .

۴. فتوح الغیب ، در تصوف (در استانبول و نیز به سال ۱۳۰۴ در قاهره در هاشم بهجة الاسرار چاپ شده) .

۵. الفیوضات الربانیة فی الاوراد القادریة ، گلچینی است از دعاها (در مصر چاپ سنگی شده) .

۶. ملفوظات قادریه .

۷. ملفوظات گیلانی .

۸. المواهب الرحمانية والفتوح الربانية في مراتب الاخلاق السنية
والمحامد العرفانية، که در روضات الجنات^۱ از آن نام برده شده است .

۹ و ۱۰. حاجی خلیفه در «کشف الظنون» دو کتاب به نامهای
جلاء الخاطر^۲ که مجموعه‌یی از خطابه‌هاست - و یواقیت الحکم^۳ بدو نسبت
داده است .

۱۱. مواعظ و خطبی که در بهجة الاسرار و در سایر کتب ضمن شرح
حال وی ضبط شده است .

برای این که نمونه‌یی از سبک نثر شیخ و نیز مشرب وی به دست
آید، اینک قطعه‌یی که در هامش بهجة الاسرار تحت عنوان «هذه عقيدة
الباز الاشهب قدس سره» ضبط شده در زیر نقل می‌گردد :

«بسم الله الرحمن الرحيم - الحمد لله الذي كيف الكيف و تنزه عن
الكيفية، و این الاین و تعزز عن الاینية، و وجد في كل شيء و تقدس عن
الظرفية، و حضر عند كل شيء و تعالى عن العندية . فهو اول كل شيء و ليس
له آخريه . ان قلت این فقد طالبتة بالاینية، و ان قلت كيف فقد طالبتة
بالكيفية، و ان قلت متى فقد زاحمتة بالوقتية، و ان قلت متى فقد زاحمتة
بالوقتية، و ان قلت ليس فقد عطلتة عن الكونية، و ان قلت لو فقد قابلتة
بالنقصية، و ان قلت فقد عارضته في الملكوتية . سبحانه و تعالى لا يسبق
بقبلية ولا يلحق ببعديه، ولا يقاس بمثلية، ولا يقرن بشكلية، ولا يعاب
بزوجية ولا يعرف بجسمية . سبحانه و تعالى لو كان شبحاً لكان معروف الكمية،

۱- روضات الجنات، ج ۳، ص ۴۴۱ .

۲- كشاف الظنون، ج ۱، ص ۵۹۲ .

۳- كشاف الظنون، ج ۳، ص ۲۰۵۳ .

ولو كان جسماً لكان متألف البنية ، بل هو واحد رداً على الثنوية ، صمد رداً على الوثنية . لامتثل له طعناً على الحشوية ، لاكفوله رداً على من الحد بالوصفية. لايتحرك متحرك في خير اوشراو سراو جهر في براو بحر الابارادته رداً على القدرية، لاتاها قدرته ولانتهاهي حكمته تكذيباً للهدلية، حقوقه الواجبة و حجة البالغة ولاحقاً لاحد عليه اذا طالبه نقضاً لقاعدة النظامية، عادل لا يظلم في احكامه ، صادق لا يخلف في اعلامه . متكلم بكلام قديم ازلي، لاخالق لكلامه. اتزل القرآن فاعجز الفصحاء في نظامه ارغاماً للحجج المرادية . يستر العيوب ربنا و يغفر الذنوب لمن يتوب فان امرؤ الى ذنبه عاد فالماضى لايعاد محضاً للبشر. تنزه عن الزيف و تقدس عن الحيف و تؤمن انه الف بين قلوب المؤمنين و انه اضل الكافرين رداً على الهشامية . و تصدق ان فساق هذا الامة خير من اليهود والنصارى والمجوس رداً على الجعفرية و نقر انه يرى نفسه و يرى غيره و انه سميع بكل نداء، بصير بكل خفاء رداً على الكعبية . خلق خلقه في احسن فطرة و اعادهم بالغناء في ظلمة الحضرة و سيعيدهم كما بدأهم اول مرة رداً على الدهرية . فاذ جمعهم ليوم حسابه يتجلى لاحبابه فيشاهدونه بالبصر يرى كالقمر لا يحجب الا من انكر الرؤيا من المعتزله، كيف يحجب عن احبابه او يوقفهم دون حجابهم و قد تقدمت مواعيده القديمة للالزية . يا ايها النفس المطمئنة ارجعي الى ربك راضية مرضية. ا ترى ترضى من الجنان بحوربه، ام تقنع من البستان بالحلل السندسية كيف يفرح المجنون بدون ليلي العامرية . كيف يرتاح المحبون بغير النفحات العنبرية ، اجساد اذيت في تحقيق العبودية . كيف لاتنعم بالمقاعد العندية، ابصار سهرت في الليالي الديجورية. كيف لاتلذذ بالمشاهدة الانسية، والباب عذبت باللبانات الحية. كيف لاتشرب من المدامة

الريية، و ارواح حبست في الاشباح الحسية. كيف لانسرح في الرياض القدسية و ترتع في مراتعها العلية ، و تشرب من مواردها الروية . و تنهى ما بها من فرط شوق و وجد شرح الحال عن تلك الشكية . و يبرز حاكم العشاق جهرأ و يفصل عن تلك القضية. اذخوطبت عند التلاق لمولها ابتداها بالتحية . فيأمرها الى جنات عدن . فتأبى انفساً منها ابية . و تقسم فيه ان لانظرت سواء و لا عقدت لسواه نية . و لا رضيت من الاكوان شيئاً و لا كانت مطالبها دنية في هجرت لذيد العيش الا لتحظى منه بالصلة السنية . و يسقيها مدير الراح كاساً صفاه من صفو صفواته هنية. اذا اديرت على الندماء جهرأ حفت بالبواكر والعشية . تزيدهم ارتياحاً و اشتياقاً الى انوار طلعت البهية. و حقا ان عيناً لن تريبها جمالك فانها عين شقية . قتلت بحسبك العشاق جمعاً بحق هواك رفقا بالرعية . قلوب تذبذب اليك شوقاً و لم يبق الهوى منها بقية . فان اقضى و ما قضيت قصدي فاني من هواك على وصية . و لست بايس عند التلاقي يا الهى بان تمحو عواصفك الخطية. كيف يكون الرد يا اخواني وفي الاسحار اوقات ربانية و اشارات سماوية . و نفحات ملكيه و الدليل على صدق هذه القضية . غناء الاطيوار في الاشجار بالالحن الداودية، و تصفيق النهار المنكسرة في الرياض الروضية، و رقص الأغصان بالحلل السندسية. من الجنة كل ذلك اذغاناً و اعترافاً له بالوحدانية . الا يا اهل المحبة ان يخلق يتجلى في وقت الحسر و ينادى هل من نائب فاتوب عليه توبة مرضية. هل من مستغفر فاغفر له الخطايا بالكلية. هل من مستعطف فاجزل له النعم و العطفية . الا وان الارواح اذا صفت كانت ببهجة مشرقة مضيئة و تساوت في الاحوال و هان عليها كل رزية . لاجرم ان رائحة دموعهم في الافاق عطرية ، و يصبرهم على بعض الهجر استحقوا الوصل من المراتب العلية . و صحة احاديثهم في طبقات

المحبین مسندة مروية، و راحوا من غير سؤال حاجاتهم مقضية . هدية الحب قد اصبحت واضحة جلية . فيا لها من قواف بهية . وعقيدة سنية . على اصول مذاهب الحنفية و الشافعية و المالكية و الحنبلية . عصمى الله تعالى و اياكم من الذين فرقوا فمرقوا كما يمرق السهم من الرمية . وجعلنى و اياكم من الذين لهم غرف من فوقها غرف مبنية . و صلى الله على سيدنا محمد اشرف البرية و على آله و اصحابه و خصمهم بالشرف التحية ، و سلم تسليماً كثيراً دائماً متجدداً مترادفاً فى كل بكرة و عشية . و الحمد رب العالمين^۱ .

(ب) آثار منظور ، چنانکه در مقدمه گفتیم دسترسى به آثار شيخ جز فتوح الغيب ميسر نشد از اين رو بحث در آثار منظوم شيخ و تشریح کیفیت کلیه اشعار منسوب بدو دشوار است. ریحانة الادب^۲ می نویسد که او را دیوان اشعاریست که حاوی پاره‌ی اشعار صوفیانه و عارفانه و به دیوان غوث اعظم معروف است و چهار بیت زیر را از او نقل کرده می گوید که شيخ در اشعار خود به «محبی» تخلص می کرده است :

گر بیایى به سر تربت ویرانه ما	بینی از خون جگر آب زده خانه ما
شکر لله که نمر دیم و رسیدیم به دوست	آفرین باد بر این همت مردانه ما
با احد در لحد تنگ بگویم ای دوست	آشنايیم بتو ، غیر تو بیگانه ما
محبی از شمع تجلی نگاهش می سوخت	دوست می گفت زهی همت پروانه ما

و در هامش بهجة الاسرار چند قصیده به او نسبت داده شده است . اینك قصیده‌ی را - که تحت عنوان «هذه قصيدة المباركة ... مشهور اسمها

۱- بهجة الاسرار هامش ص ۸۱ - ۱۷۷ .

۲- ریحانة الادب ، ج ۳ ، ص ۴۹۵ .

عند العوام بالقصيدة الغوثية و عند الخواص بالخميرية» در همان هامش درج شده ، و گویا شیخ آن را در حالت جذبه و استغراق انشاد کرده است ، نمونه را در زیر می آوریم :

سقانی الحب کاسات الوصال	فقلت لخمرتی نحوی تعالی
سعت ومشت لنحوی فی کوؤس	فهمت بسکرتی بین الموالی
و قلت لسائر الاقطاب لموا	بحانی و ادخوا انتم رجالی
وهيمواوا اشر بوا انتم جنودی	فساقی القوم بالوافی ملالی
شربتم فضلتي من بعد سکری	ولانلتم علوی و اتصالی
مقامکم العلا جمعاً و لكن	مقامی فوقکم مازال عالی
انا فی حضرة التقريب و حدى	یصرفنی و حسبی ذوالجلال
انا البازی اشهب کل شیخ	ومن ذافی الرجال اعطی مثالی
درست العلم حتی صرت قطباً	ونلت السعد من مولی الحوالی
کسانی خلعة بطراز عز	و توجنی بتیجان الکمال
و اطلعنی علی سر قديم	و قلدنی و اعطانی سؤالی
طبول فی السماء والارض دقت	و شاویش السعادة قد بدالی
انا الحسنی والمخدع مقامی	و اقدامی علی عنق الرجال
و ولانی علی الاقطاب جمعاً	فحکمی نافذ فی کل حال
نظرت الی بلاد الله جمعاً	کخردلة علی حکم اتصال
فلو القیت سری فوق نار	لخدمت وانظفت من سرحالی
ولو القیت سری فوق میت	لقام بقدره المولی مثالی
ولو القیت سری فی جبال	لدکت و اخنفت بین الرمال
ولو القیت سحری فی بحار	لصار الكل غوراً فی الزوال

وما منها شهور او دهور
و تخبرنی بما یأتی و یجری
بلاد الله ملکى تحت حکمی
مریدی لاتخف و اش فانی
مریدی لاتخف الله ربی
مریدی هم وطب و اشطح و غنی
و کل ولی له قدم و انسی
انا الجلی محیی الدین اسمی
و اعلمی علی رأس الجبال

و عبدالقادر المشهور اسمی
و جدی صاحب العین الکمال

بحثی کوتاه درباره آثار و عقیده او :

چنانکه گفتیم دسترسی به همه آثار شیخ مقدور نشد تا بتوان در باره کیفیت مطالب و خصوصیات آنها سخن گفت ولی تکمیل مطلب را تلخیصی از آنچه درباره نقادى آثار او در «دایره المعارف اسلامى» نوشته شده در زیر آورده می شود :

بیشتر مواعظ شیخ - که در «الغنیة» گرد آمده - شامل روابط فرق هفتاد و سه گانه اسلام است . درین مواعظ شیخ گاهی به مسایل نحوی تکیه می کند و گاهی دیگر به مفسران قرآن و متصوفه روی می آورد . شیخ می کوشد به هر وسیله یی ست تصوف را با دین سازگاری دهد و برای این مقصود از توجیه مسایل مربوط به تصوف با آیات قرآنی دقیقه یی

غفلت ندارد. این کتاب اورادی هم دارد که تکرار آنها در هر روز تا پنججاه بار توصیه شده است.

خطابه‌هایی که در «الفتح الربانی والفیض الرحمانی» جمع شده بهترین قطعات عرفانی اسلامی است که در آنها از لزوم محبت به کاینات و ترجیح نفوس دیگر بر نفس خویش یعنی ایثار سخن رفته است.

صوفی کامل هرگز ترسی از آتش دوزخ ندارد. او در پی وصال است. صوفی کامل همه چیز را از خدا می‌بیند. بهشت و دوزخ به چشم او یکی است. آنچه می‌خواهد وصال دوست است. اما شیخ با اینکه صوفی کاملی است و ادعا می‌کند که همه پرده‌های ظاهری از برابر چشمان او برداشته شده و او را بینایی کامل عطا گشته است باز حفظ ظاهر را به مراد دل عوام سخن می‌گوید. او می‌کوشد که درهای دوزخ را به روی مسلمانان ببندد و به بهشتشان رهبری کند. شیخ در مواعظ خود لغات و اصطلاحات علمی عرفانی کم به کار می‌برد، با همه اینها یکی از مستمعان دایمی شیخ گفته که چیزی از مواعظ او نفهمیده است. شیخ با اینکه از آوردن اصطلاحات عرفانی خودداری می‌کند ولی به هیچ وجه از تعلیم مقدمات تصوف روی گردان نیست. او می‌کوشد بفهماند که زخارف دنیای میان عاشق و معشوق - که جز خدا نیست - حجابی بیش نیست. انسان باید بکوشد تا این حجاب از میان برداشته شود. او مردم را به نیکی و احسان می‌خواند ولو این احسان موجب ضرر ظاهری آنان باشد. او در عین فروتنی و تواضع خود را محکی برای شناسایی خلق الله معرفی می‌کند و منظورش اینست که او می‌تواند اشخاص مستعد را از غیر مستعد تشخیص دهد. اما گاهی ادعاهای بزرگی می‌کند و عبارات غیر متعارف بر زبان می‌آورد؛ مثلاً می‌گوید که

من مافوق عقول مردم هشتم و هفتاد باب از علم لدنی به روی من گشاده شده که وسعت هر يك از آن بابها به قدر ما بین زمین و آسمان است؛ یا می گوید که کرهٔ ارض را به من مسلم داشتند، اینک مشرق و غرب و بر و بحر و جبال و صحاری و تمامی اقطار آن مرا به قطبیت خطاب می کنند^۱.

به هر صورت شیخ با اینکه یکی از اقطاب بزرگ زمان خویش بود ولی نظر تازه یی در تصوف نداشته است. بهجة الاسرار در مقاله ۷۵ عقیده شیخ را در بارهٔ تصوف و بنای آن از زبان خود او نقل می کند و ما این قسمت را با سخن خود او به پایان می آوریم.

« اوصیک بتقوی الله و طاعته و لزوم ظاهر الشرع و سلامة الصدر و سخاء النفس و بشاشة الوجه و بذل الندی و کف الاذی و حمل الاذی و الفقر و حفظ حرمت المشایخ و العشرة مع الاخوان و النصیحة للاصغر و الاکابر و ترک الخصومة و الارفاق و ملازمة الاشیاء و مجانبة الادخار و ترک صحبتته من لیس من طبقتهم و المعاونة فی امر الدین و الدنیا . و حقیقة الفقرا ن لا تفتقر علی من هو مثلك . و حقیقة الغنی ان تستغنی عن من هو مثلك . و التصوف ما اخذ عن القیل و قال و لکن اخذ عن الجوع و قطع المألوفات و المستحسنات و لا ابتداء الفقر بالعلم و ابداءه بالرفق فان العلم یوحشه و الرفق یونسه . و التصوف مبنی علی ثمان خصال : السخاء لسیدنا ابراهیم علیه السلام، و الرضا لاسحق علیه السلام، و الصبر لایوب علیه السلام، و الاشارة لزکریا علیه السلام، و الغربة لیحیی علیه السلام، و الصوف لموسی علیه السلام، و السیاحة لعیسی علیه السلام، و الفقر لسیدنا و نبینا محمد صلوات الله علیه و اخوانه من النبیین و المرسلین و آل کل و صحب کل و سلم اجمعین »^۲.

۱- دایرة المعارف اسلامی، ص ۴۳؛ نیز ریحانة الادب، ص ۴۹۴.

۲- بهجة الاسرار، ص ۱۰۲.

برخی از اقوال بزرگان صوفیه درباره او :

پس از بحث درباره آثار و عقیده شیخ مناسب می نماید که طرفی از اقوال بزرگان صوفیه را - که در حق او گفته اند - در اینجا بیاوریم ؛ گو این که آن اقوال چندان زیاد است که نقل همه آنها را کتابی باید ؛ اما می توان گفت که کل الصيد فی جوف الفرا .

شیخ علی هیئت^۱ گفته است : « کان قدمه علی التفویض والموافقة مع التبری من الحول والقوة وكانت طریقته تجرید التوحید وتوحید التفرید مع الحضور فی موقف العبودیه لابیء ولالشیء » .

شیخ عدی بن مسافر^۲ گفته است : « کان الشیخ عبدالقادر رض طریقته الذبول تحته مجاری الاقدار بموافقة القلب والروح واتحاد الباطن والظاهر وانسلاحه من صفات النفس مع الغیبة عن رؤیة النفع والضرر والقرب والبعد » . و شیخ بقاء بن بطو^۳ طریقۀ او را چنین تشریح کرده است : « کان طریق الشیخ عبدالقادر رض اتحاد القول والفعل والنفس والوقت و معانقة الاخلاص والتسليم و موافقة الكتاب والسنة فی كل نفس و خطرة و وارد وحال الثبوت مع الله عز و جل »^۴ .

داستانها درباره کرامات او :

داستانهایی که از کرامات شیخ نقل شده چندان فراوان است که از

۱- شیخ علی هیئت از شاگردان شیخ عبدالقادر گیلانی بود .

۲- شیخ عدی بن مسافر کردهکری در توابع موصل می زیست و در سال ۵۵۷ وفات یافت .

۳- شیخ بقاء بن بطو از ملازمان مجلس شیخ عبدالقادر بود .

۴- طبقات شعرانی ، ص ۱۱۰ .

آنها مجلداتی توان پرداخت چنانکه این کار را هم کرده‌اند^۱. ولی باید گفت که همه این داستانها موافقت با اصول علمی و دلایل عقلی ندارند. توجیه این مطلب را در عقاید و معتقدات رایج دوره زندگی شیخ باید جست. می‌دانیم که دوره پیشرفت معتزله در اوایل قرن چهارم هجری روی به تراجع نهاد و اشعریه قوت گرفتند. در تمام قرون چهارم و پنجم اشعریان هواداران طریقه معتزلی را به سختی کوبیدند و در نتیجه راه تضح و اعتلای عقاید اشعریه در قرن ششم هموارتر شد. از آنجایی که در طریقه اشعری، برخلاف اعتقادات معتزله، رابطه عقلی و علمی میان علت و معلول در کار نیست، همه امور بسته به مشیت و فضل خداوندی است. ازین رو ساختن داستان درباره کرامات شخصی مانند شیخ عبدالقادر - که مدت درازی ریاست مذهبی و روحانی داشته - در آن زمان چندین مشکل نبوده است.

بیشتر کراماتی که بدو بسته‌اند از زبان خود او نقل شده است با این همه داستانهایی هم که دیگران گفته‌اند کم نیست. اگر چه درین مقاله چند داستان از کرامات شیخ و خانواده او نقل شده است از آنجایی که این داستانها در نظر پیشینیان اهمیت زیادی داشته و هیچ کتابی نیست که شرح حالی از شیخ بیاورد و چند داستان از کراماتش نقل نکند اینک ما هم داستانی دیگر از کرامات او را که در طبقات شعرانی نقل شده در زیر به فارسی می‌آوریم تا معیاری برای گفتار این قسمت باشد:

«در مدرسه نظامیه بغداد گروهی از فقرا و فقها اطراف شیخ حلقه زده بودند و او از قضا و قدر سخن می‌گفت. ناگاه ماری از سقف فرو افتاد و همه حاضران پا به فرار نهادند مگر شیخ که همچنان برقرار خود بماند.

آن مار به زیر لباس شیخ درآمد و از گریبانش بیرون شد و برگردش پیچید. آنگاه بر زمین فرود آمد و بر روی دم خویش بایستاد. صغیری داد و به سخن درآمد به زبانی که کسی را معلوم نبود. سپس از آنجا دور شد. مردم باز آمدند و از شیخ پرسیدند که مار چه گفت؟ شیخ پاسخ داد که آن مار گفت: من بسیاری از اولیا را آزمودم ولی هیچکدام را چون تو پایدار ندیدم، و من پاسخ دادم که مگر تو جز خزنده‌یی هستی که قضا و قدر حرکت می‌دهد؟!

شیخ گفت: شبی نماز می‌خواندم که آن مار باز آمد و دهان به سجاده من باز کرد. چون خواستم سجده بگزارم به دست او را راندم، سجده کرد و برگردنم آویخت. آنگاه از آستینی درآمد و از آستین دیگر بیرون شد. باز به گریبانم داخل شد و سپس بیرون رفت. چون فردا شد به دیدار شخصی بیرون آمد که طول شکاف چشمانش به سوی بالا باشد. دانستم که از جنیان است و گفت: من همان ماری هستم که دوش دیدی، من بسیاری از اولیا را آزموده‌ام آنچنان که تو را آزمودم ولی احدی از آنان پایداری نتوانست کرد؛ برخی از آنان ظاهر خود را حفظ کردند ولی باطنشان پریشان بود و برخی دیگر هم ظاهراً و هم باطناً مضطرب بودند ولی تو را دیدم که نه‌ظاهرت و نه باطنت تغییری نیافت. و درخواست که به دست من توبه کند و من او را توبه دادم.^۱

وصیت و وفات و مدفن:

شیخ در بستر بیماری بود. شیخ عبدالوهاب، پسر بزرگ او، برس بالینش حاضر شد و گفت: یا سیدی مرا وصیت کن بدانچه باید پس از تو

به جای آورم. شیخ گفت: « عليك بتقوى الله عز وجل ولا تخف احداً سوى الله ولا تخرج احداً سوى الله ووكل الحوائج الى الله عز وجل ولا تعتمد الاعليه و اطلبها جميعاً منه تعالی ولا تتكل باحد غیر الله سبحانه التوحيد جماع الكل . اذا صح القلب مع الله عز وجل لا يخلو منه شيء ولا يخرج منه شيء . انال بلاقشر . آنگاه به فرزندانش گفت: « ابعدوا من حولي فاني معكم بالظاهر و مع غيركم بالباطن . وقد حضر عندي غيركم فوسعوا لهم وتادبوا معهم هينا رحمة عظيمة ولا تضيقوا عليهم المكان » . از آن پس پیوسته می گفت: « عليكم السلام و رحمة الله وبركاته و غفر الله و لكم تاب الله على و عليكم بسم الله غير مودعين » . نیز می گفت: « ويلكم انا لا ابالي بشيء ولا بملك ولا بملك الموت منح لنا من يتولانا سواك » . و آن در روزی بود که شامگاه آن شیخ درگذشت .

بدین سان مردی - که روزی از یکی از روستاهای گیلان به سوی بغداد آمد - پس از رسیدن به اوج عظمت در یکی از شامگاهان سال ۵۶۱ هجری قمری در بغداد چشم از جهان فرو بست و در همانجا به خاک سپرده شد و سلسله قادریه را - که هنوز در اغلب ممالک اسلامی انتشار دارد - از خود به یادگار گذاشت .

✱

این مقاله را چند سال پیش نوشته بودم . انگیزه چاپ آن برخورد به کتابی بود که تحت عنوان « UNE GRAND SAINT DE L'ISLAM-ABD-AL-KADIR GUILANI » به تألیف آقای محمدعلی عینی استاد سابق دانشگاه استانبول به عنوان جلد ششم سلسله « چهره های بزرگ شرق » در سال ۱۹۶۷ به زبان فرانسه در پاریس به چاپ رسیده است . علاقمندان تحقیق بیشتر درباره آثار و احوال شیخ می توانند بدان کتاب مراجعه فرمایند .

ماخذ

- ۱- بهجة الاسرار و معادن الانوار ، علی بن یوسف بن جریر اللخمی الشطنوفی ، مصر ۱۳۰۴ . کتاب فتوح الغیب شیخ عبدالقادر در هامش صفحات ۱ تا ۱۶۸ این کتاب چاپ شده و از ص ۱۶۹ تکملاً بهجة الاسرار است در ذکر وصایا و مرض و وفات و اولاد او و نیز چند قطعه از اشعار شیخ در پایان این قسمت آمده است .
- ۲- تاریخ تصوف در اسلام ، دکتر قاسم غنی ، ج ۲ ، چاپ دوم ، تهران اسفند ۱۳۳۰ .
- ۳- دایرة المعارف اسلامی ، ج ۱ ، پاریس ۱۹۱۳ .
- ۴- روضات الجنات ، محمد باقر خوانساری ، ۱۳۰۶ .
- ۵- ریحانة الادب فی تراجم المعرفین بالکنیة او اللقب ، محمد علی تبریزی (مدرس) ، ج ۳ ، تبریز ۱۳۲۹ شمسی .
- ۶- الطبقات الكبرى ، عبدالوهاب شعرانی ، چاپ اول ، ج ۲ ، مصر ۱۳۴۳ .
- ۷- كشف الظنون ، حاجی خلیفه ، استانبول ۶۰ - ۱۳۶۴ .
- ۸- مرآة الجنان و عبرة اليقظان ، ابو محمد عبداللہ بن اسعد یافعی ، چاپ اول ، ج ۳ ، حیدرآباد دکن ۱۳۳۸ .
- ۹- نفحات الانس ، عبدالرحمن جامی ، به تصحیح مهدی توحیدی پور ، تهران ۱۳۳۶ شمسی .

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی